

اشکال امام به دومین مقدمه:

دومین مقدمه ای که برای تلازم مطرح شده بود، مورد بررسی امام قرار گرفته است.

امام ابتدا دلیل آن را مطرح می کنند:

«و الدلیل علی الثانیة: أنّ المتلازم مع وجوب ملازمه إن لم یکن واجبا، فلا بدّ و أن یكون محکوما بحکم آخر، لعدم خلوّ الواقعة عن حکم، و الجامع بین ما عدا الوجوب هو جواز التکر، و مع جوازه یلزم إمّا خروج الواجب عن کونه واجبا، و إمّا التکلیف بما لا یطاق.»^۱

توضیح:

۱. وقتی ملازم واجب بود، اگر متلازم با آن واجب نباشد، لاجرم باید حکم دیگری داشته باشد چراکه نمی توانیم واقعه ای را خالی از حکم بدانیم.

۲. جامع بین «حرمت، کراهت، استحباب، اباحه» جواز ترک است؛ پس وقتی چیزی جایز است ترکش، لازم می آید یا واجب، واجب نباشد، یا تکلیف بما لا یطاق لازم می آید.

۳. [چراکه اگر الف واجب است و ب ملازم با آن است، اگر ب جایز است ترکش (جواز به معنی الاعم که اعم است از وجوب ترک)، پس یا باید بگوئیم الف واجب نیست (چون ملازم آن جایز التکر است) یا بگوئیم یک «وجود» (که هم الف است و هم ب) هم واجب است و هم واجب نیست و این یعنی ما هر دو را نمی توانیم اطاعت کنیم (تکلیف بما لا یطاق)]

ما می گوئیم:

۱. برای توضیح بهتر اشکال لازم است به نکته ای دقیق توجه کنیم.

سخن «مستدل به بحث تلازم است» آن است که وقتی الف با ب ملازم است و الف واجب است «ب» لاجرم، یک عنوان پیدا می کند که عبارت است از «الملازم»، آیا این «عنوان» چه حکمی دارد؟ توجه شود که «ب» ممکن است به جهت عناوین دیگر، حکم های دیگری داشته باشد (مثلاً مباح یا مستحب و یا حتی حرام باشد) ولی آن عنوانی که اکنون محل بحث است،

۱. امام خمینی، روح الله، مناهج الوصول إلى علم الأصول، ج ۲، ص ۱۸.



عنوان «ملازم» است، حال اگر گفتیم عنوان «ملازم با واجب»، از دید شارع، خالی از حکم شرعی نیست لاجرم این حکم باید وجوب باشد، چراکه متلازمین در وجود، نمی توانند «متلازم در حکم» نباشند.

و ممکن است بگوئیم مراد از «ملازم»، عنوان «ترک اکل» باشد و بگوئیم وقتی صلوة واجب است ملازم آن که ترک اکل است باید محکوم به وجوب باشد. در این باره سخن خواهیم گفت.

۲. اینکه آیا همه مسائل و وقایع دارای حکم شرعی هستند یا چنین نیست، بحثی است که باید به طور مستقل مورد اشاره قرار گیرد خلاصه آن را می توان از رساله برخی از محققین چنین استخراج کرد:

در کلمات برخی از اخباریین وارد شده است که هر واقعه ای، از سوی شارع مقدس دارای حکم می باشد. برای مثال مرحوم استرآبادی به طور مکرر به این مطلب اشاره فرموده است. علامه مجلسی و شیخ حر عاملی بابتی را به این بحث اختصاص داده است و روایات مربوط به آن را جمع آوری نموده اند. شیخ یوسف بحرانی نیز معتقد است که اخبار مستفیضه بر این مطلب وجود دارد. در میان متاخرین نیز این نظر وجود دارد و گاهی با عباراتی مواجه می شویم که معتقد است بر اساس حکم عقل، هر واقعه ای لزوما دارای حکم شرعی می باشد.

این بحث از جهات مختلفی در مباحث گوناگون اصول و کلام طرح شده است. برای مثال در بحث تصویب و تخطئه، این مساله از قدیم مطرح شده است و در بحث مصالح مرسله به عنوان یکی از مقدمات بحث، مطرح گردیده یا در بحث لزوم امامت و استمرار آن، وجود احکام شرعی برای همه وقایع عالم پذیرفته شده است.

این نظر در میان اهل سنت نیز از شهرت زیادی برخوردار بوده است زیرا معتقدند که عدم شمول احکام نسبت به وقایع، نشان دهنده نقص در خداوند متعال می باشد و آیات متعددی را شاهد بر صحت این نظریه ذکر کرده اند.



با مراجعه به روایات مربوطه و کلمات علمای شیعه ملاحظه می شود که هیچ روایت صریحی که بتوان به آن استناد نمود که هر واقعه ای در شریعت اسلام دارای حکمی است که آن حکم به مردم ابلاغ شده به گونه ای که فقها موظف باشند با استناد به ادله شرعی آن را کشف کنند، وجود ندارد. آنچه از احادیث متعدد استفاده می شود آن است که:

۱- آنچه در شریعت اسلام دارای حکم شرعی است، پیامبر اکرم (ص) آن را بیان نموده است.

۲- آنچه مورد نیاز بشر است، توسط پیامبر اکرم (ص) بیان شده است.

۳- همه احکام الهی در قرآن وجود دارد ولی کسی نمی تواند آن را استخراج کند و فقط ائمه اطهار علیهم السلام هستند که با استناد به علمی که برای ایشان به ودیعه نهاده شده می توانند آن را استخراج کنند.

۴- هنگام آخر الزمان آشکار خواهد شد که درباره همه چیز حکمی وجود دارد.

با توجه به مفاد ادله شرعی، حداکثر مطلبی که توسط اصولیین مورد قبول واقع شده، آن است که اگر همه وقایع دارای حکم شرعی باشد، آن احکام را فقط ائمه (ع) می فهمند؛ نه آنکه برای رسیدن به آن احکام، ادله قطعی یا حتی ظنی وجود داشته باشد که مجتهد موظف به کشف آن باشد. مرحوم بحرانی و نراقی معتقدند مفاد احادیث، بیشتر از این نیست که هر آنچه دارای حکم می باشد، توسط رسول اکرم (ص) شده است و علم آن نزد ائمه (ع) به ودیعه نهاده شده است.

حضرت امام نیز می فرماید که هیچ دلیلی وجود ندارد تا اثبات کند همه وقایع عالم دارای حکم شرعی هستند زیرا جعل حکم شرعی (از هر نوع که باشد) بدون ملاک امکان ندارد. در احکام تکلیفی (واجب، حرام، مستحب، کراهت) اقتضای فعل یا ترک وجود دارد و در اباحه شرعی، هم اقتضای فعل و هم اقتضای ترک وجود دارد اما در اباحه عقلیه اقتضای هیچ کدام از آن وجود ندارد. گاهی ممکن است وقایع بر حالت اباحه اصلیه خود باقی بماند و دارای حکم شرعی نباشد و حتی حکم جواز شرعی نیز بر آن ثابت نشود.



تفاوت میان اباحه عقلیه و شرعیه در بحث اباحه (حکم وضعی) بیان خواهد شد (چراکه امام، اباحه شرعی را از احکام وضعی می دانند و معتقدند احکام تکلیفیه، ۴ حکم است) به طور خلاصه، مباحات شرعیه اقتضایی هستند به طوری که اگر کسی بخواهد آنها را در ضمن یک عقد لازم، شرط کند، مخالف کتاب و سنت بوده و باطل می باشد. در حالی که مباحات عقلیه بدون اقتضاء بوده و قابل اشتراط است.

در این باره در ادامه سخن خواهیم گفت:

۳. حوادث موجود در عالم، گاه از معقولات اولی است یعنی در عالم خارج ما به ازاء آن، وجودی موجود است و گاه معقولات ثانیه و یا از اعتبارات است.

آنچه لازم است - طبق استدلال متکلمین- دارای حکم باشد، معقولات اولی هستند ولی اعتباریات تنها در صورتی دارای حکم هستند که شارع برای آنها حکم قرار داده باشد و الا لازم نیست شارع برای آنها قرار داده باشد.

پس آنچه لازم است دارای حکم باشد - اگر بپذیریم - واقعه است یعنی از معقولات اولی که دارای وجود در خارج است، ولی اینکه هر کس هر نوع اعتباری کرد، لازم است دارای حکم باشد، قابل پذیرش نیست بلکه مردود است، البته برخی از اعتبارات دارای حکم است.

پس آنچه باید دارای حکم باشد «واقعه» است و نه اینکه هر عنوانی، دارای حکم است. مثلاً شارع باید برای «بالا رفتن از کوه» حکم قرار دهد (اگر گفتیم لازم است) ولی اگر ما نوعی خاص از آن را که با هلی کوپتر انجام می شود، با مرکبات دیگر به صورت یک واحد اعتباری لحاظ کردیم و عنوانی برای آن قرار دادیم، لازم نیست، آن هم حکم داشته باشد، چراکه از اطلاق حکم «بالا رفتن از کوه» می توان حکم آن را هم استفاده کرد.



با توجه به آنچه گفتیم معلوم می شود:

چون «ملازم» عنوان انتزاعی است و از معقولات اولی نیست، لازم نیست دارای حکم باشد و اگر درباره عنوانی سخن مطرح است، درباره عنوان ترک اکل است که یک واقعه است. (اگرچه آن هم چون عدمی است، واقعه نیست و لذا حکم ندارد)

۴. امام به مقدمه چنین پاسخ می دهند:

«و الجواب أمّا أولاً: أنّ العدم ليس من الوقائع، فإنّه بطلان محض لا يمكن أن يكون - بما هو - محكوماً بحكم، و ما ترى من نسبة الحكم إلى بعض الأعدام لا بدّ من إرجاعه إلى مقابلاته، كوجوب تروك الإحرام و تروك المفطرات. و ثانياً: لم يقيم دليل على عدم خلوّ الواقعة عن الحكم، بل الدليل على خلافه، فإنّ الواقعة لو لم يكن لها اقتضاء أصلاً، و لم يكن لجعل الإباحة - أيضاً - مصلحة، فلا بدّ و أن لا تكون محكومة بحكم، و الإباحة العقلية غير الشرعية المدّعاة، و مع خلوّها عن الجواز الشرعيّ لا يلزم المحذور المتقدّم. هذا، مع أنّه لو سلّم فلزوم ما ذكر ممنوع.»^۱

توضیح:

۱. اولاً: عدم از وقایع نیست تا بگوئیم «عدم اکل» دارای حکم است چراکه «عدم» بطلان محض است.

۲. و لذا اگر جایی حکم به ترک و عدم نسبت داده شده است (مثلاً واجب است ترک نگاه در آینه در حج یا واجب ترک اکل و شرب در روزه) در حقیقت حکم مربوط به وجود آنهاست یعنی، در حقیقت اکل و شرب حرام است یا نگاه در آینه حرام است و تسامحاً وجود به ترک نسبت داده شده است.

۳. ثانياً: دلیلی نداریم که بگوئیم «هر واقعه ای خالی از حکم نیست»

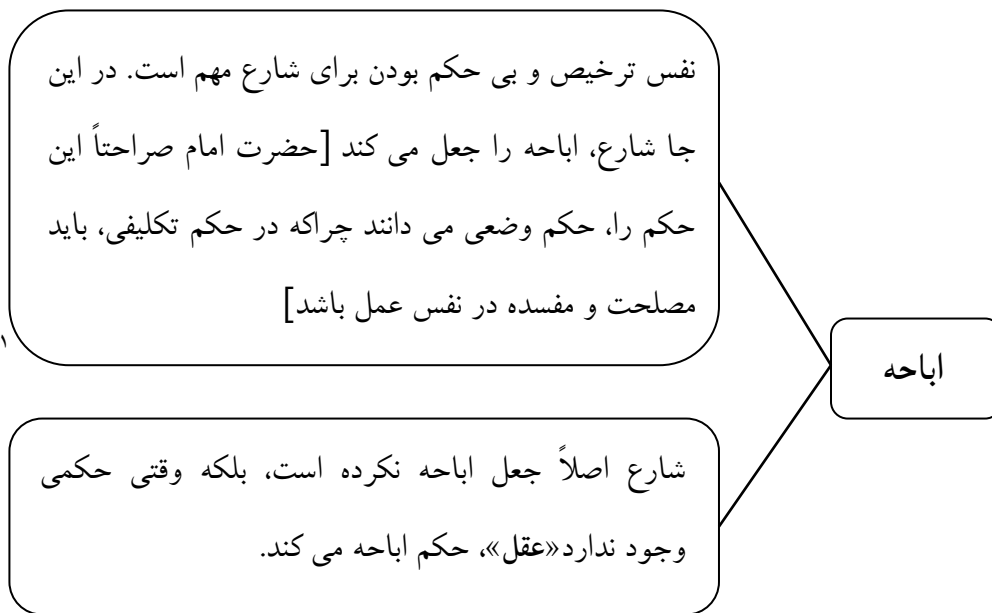
بلکه دلیل بر خلاف آن است چراکه:

۱. امام خمینی، روح الله، مناهج الوصول إلى علم الأصول، ج ۲؛ ص ۱۸.



۴. اگر واقعه ای اقتضا نداشته باشد و «جعل اباحه» هم مصلحت نداشته باشد [یعنی شارع نخواهد بنا به مصلحتی، چیزی برای مردم مباح باشد. که این همان اباحه شرعی است و گفته شد که می توان خلاف آن را شرط در عقود کرد چراکه شارع آن را مباح می خواهد]. قطعاً حکم ندارد.
۵. اما اباحه عقلی و اباحه شرعی با هم فرق دارد.
۶. پس وقتی «ترک اکل»، اباحه شرعی (جواز به معنی الاعم) ندارد، محذور لازم نمی آید (محذور: تکلیف بما لایطاق و خروج الواجب عن الواجب)
۷. ثالثاً: اگرهم بپذیریم که عدم اکل حکم دارد، لازم نمی آید که واجب از وجوب خارج شود و یا تکلیف بمالایطاق لازم آید [ظاهراً به همان دلیل که مرحوم آخوند مورد اشاره قرار داد].
- ما می گوئیم:

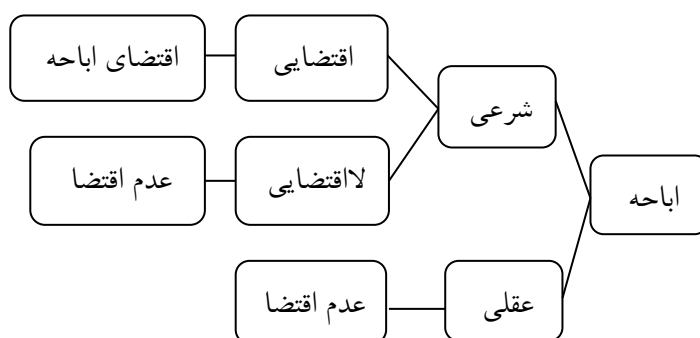
۱. ماحصل فرمایش امام در بحث «اباحه» آن است که:



شاید بتوان گفت که طبق نظر امام، اگر در لسان شارع در موردی اباحه شرعی مورد اشاره قرار گرفته است و اقتضای ترخیص در آن نیست، این، ارشاد به همان اباحه عقلی است. ولی ممکن است بگوئیم اباحه را می توان چنین تقسیم کرد:

۱. الاستصحاب، ص ۷۳ / تنقیح الاصول، ج ۴، ص ۷۳.





پاسخ منتقی الاصول به لزوم وجود حکم برای هر واقعه:

«ان عدم خلو الواقعة عن الحكم انما يسلم بالنسبة إلى الأشياء بلحاظ عناوينها الأولية، بملك ان المكلف لا بد ان تعين وظيفته العملية و لا يبقى متحيرا في مقام العمل، اما إذا طرأ على الشيء ما يوجب ارتفاع هذا الملاك، فلا يلزم ان يكون له حكم مجعول شرعا، كما فيما نحن فيه، فانه بعد وجوب أحد المتلازمين لا يبقى المكلف متحيرا بالنسبة إلى الآخر لتحققه قهرا بتحقق الواجب و نظيره مقدمة الواجب.

و بالجمله: إذا طرأ على الشيء عنوان ثانوي يوجب ارتفاع تحير المكلف بلحاظ وظيفته العملية بالنسبة إليه، لا دليل على امتناع خلو الواقعة المذكورة عن حكم شرعي. إذ الملاك المزبور مرتفع كما هو الفرض، و ليس غيره ملاك للزوم وجود الحكم في الواقعة.»^۱

توضیح:

۱. وقایع باید با عنوان اولی شان دارای حکم باشند (مثلا ترک اکل بما هو ترک اکل باید حکم داشته باشد)
۲. چراکه مکلف باید وظیفه داشته باشد و در مقام عمل متحیر نباشد.
۳. ولی اگر چیزی بر آن عارض شد و ملاک جدیدی پدید آمد، لازم نیست، آن واقعه دارای حکم جدید شود چراکه:
۴. همه ملاک برای وجود حکم، رفع تحیر در مقام عمل بود، و وقتی واقعه ای به سبب ملازمه، به گونه ای است که مکلف نسبت به آن متحیر نیست، لازم نیست حکم داشته باشد.

۱. روحانی، محمد، منتقی الاصول ج ۲، ص ۳۵۶.

